

چرا به مرگ یقین نداریم؟

از جابر بن عبد الله شنیدم که می‌گفت: روزی رسول خدا (ص) همچنانکه سوار شتر بود از کنار انجمن ما گذر کرد ...



فی الکافی، عن الباقر (علیه السلام): سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَرَّ بِنَا ذَاتَ يَوْمٍ وَنَحْنُ فِي نَادِيْنَا وَهُوَ عَلَيَّ نَاقَتِهِ وَذَلِكَ حِينَ رَجَعَ مِنْ حَجَّةِ الْوُدَاعِ فَوَقَّفَ عَلَيْنَا فَسَلِّمَ فَرَدَدْنَا عَلَيْهِ سَلَامَهُ ثُمَّ قَالَ: مَا لِي أَرَى حُبَّ الدُّنْيَا قَدْ غَلَبَ عَلَيَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ حَتَّى كَأَنَّ الْمَوْتَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَيَّ غَيْرِهِمْ كُتِبَ وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَيَّ غَيْرِهِمْ وَجَبَ وَحَتَّى كَأَنَّ لَمْ يَسْمَعُوا وَبَرَّوْا مِنْ خَيْرِ الْأَمْوَاتِ قَبْلَهُمْ سَبِيلُهُمْ سَبِيلُ قَوْمِ سَفَرٍ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْهِمْ رَاجِعُونَ يَبُوتُونَهُمْ أَجْدَاثَهُمْ وَيَأْكُلُونَ تَرَائِيَهُمْ فَيَطْنُونَهُمْ أَنْهُمْ مَخْلَدُونَ بَعْدَهُمْ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَمَا يَتَعَطَّ آخِرُهُمْ بِأَوَّلِهِمْ! لَقَدْ جَهِلُوا وَنَسُوا كُلَّ وَاعِظٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَآمَنُوا شَرَّ كُلِّ عَاقِبَةٍ سَوَاءٌ وَلَمْ يَخَافُوا نَزْلَ فَادِحَةٍ وَبَوَاقٍ حَادِثَةٍ. [1]

امام باقر(ع) فرمودند: از جابر بن عبد الله شنیدم که می‌گفت: روزی رسول خدا (ص) همچنانکه سوار شتر بود از کنار انجمن ما گذر کرد و این جریان وقتی بود که از سفر حجۃ الوداع باز می‌گشت، پس در نزد ما که رسید توقف کرده بر ما سلام کرد، آنگاه فرمود: چه شده که می‌رسم دوستان دنیا بر بیشتر مردم چیره شده بحدی که گویا مرگ در این دنیا به نام دیگران ثبت شده؟ و گویا حق و حقیقت در این جهان بر جز اینها واجب گشته، و تا اینکه گویا سرگذشت مردگان پیش از خود را نشنیده و ندیده‌اند، (با اینکه) راه ایشان همان راه مردم مسافر است و بزودی برسد؛ بسوی آنان (یعنی مردگان) بازگردند، خانه‌های آن مردگان گورشان باشد و اینان میراث آنان را خورند، اینها پندارند پس از آن مردگان، همیشه خواهند ماند! هرگز هرگز! [آیا] دنبال آیندگان از جلو رفتگان پند نگیرند؟ برآستی که از یاد برده و فراموش کردند هر پند دهنده‌ای را در کتاب خدا و از شر هر سرانجام بدی ایمن و آسوده خاطر گشته و از نزول بلاهای سخت و پیشامدهای ناگوار ترس ندارند.

حضرت باقر(ع) روایت می‌کند از جابر بن عبد الله، سند روایت سند معتبر است. می‌گوید جمع شده بودیم، مشغول گفت‌وگو بودیم، حضرت رسول(ص) سوار شترشان بودند، از کنار ما عبور کردند - فرمایش پیغمبر اکرم، خطاب به ماهاست، درباره ما این حرف گفته شده - می‌فرماید: چگونه است که می‌رسم محبت دنیا بر بسیاری از مردم غالب شده! گویا مرگ برای آنها نیست و فقط برای دیگران، مرگ مقدر و معین شده است، اینها بنا نیست بمیرند! اینطور میکب [روی آورده] بر دنیا و محبت دنیا، کأنه بنا نیست از دنیا جدا بشوند. این حقوقی که مردم دارند، مسلمانان دارند، گویا این حقوق بر اینها واجب نشده است و بر دیگران این حقوق واجب شده است! گویا اصلاً اطلاعی ندارند از مردمی که قبل از اینها وارد عالم اموات شدند و مردند. کلمه سفر جمع سافر است.

گویا اینها خیال می‌کنند که این مرده‌هایی که رفتند، این مرده‌ها مسافرانی هستند که بزودی به طرف اینها برمی‌گردند. کأنه اصلاً مرگ به معنای واقعی و اشی برای اینها جا نیفتاده! مرده‌ها را در قبرها جا می‌دهند، میراث آنها را می‌خورند، خیال می‌کنند که خودشان بعد از این مرده‌ها تا ابد بناست در دنیا بمانند! کأنه باورشان این است.

ممکن است ما بگوییم: ما که مرگ را قبول داریم. بله، در ذهنمان قبول داریم، اما در باطن دلمان کأنه قبول نداریم که روزی باید از این عالم به عالم برزخ برویم و وارد در یک عالم عجیب ناشناخته می‌شویم که انسان قادر بر کوچکترین عملی برای نجات خودش نیست.

در اینجا [در دنیا] هزار کار می‌توانیم برای نجات خودمان انجام بدهیم؛ توسل کنیم، خدمت کنیم، تلاش کنیم، مجاهدت کنیم، همه کار می‌توانیم بکنیم اما آنجا که رفتیم، دستها بسته است، برای نجات خودمان از مشکلاتی که آنجا ممکن است پیش بیاید، راهی وجود ندارد. این را باید از عمق جان باور کرد، صرف باور عقلی و ذهنی کافی نیست (فادحة به معنای حوادث سخت و دشوار است).

* شرح حدیث در ابتدای درس خارج، 91/7/17 به نقل از مشرق